بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران وياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

خدمت دوستان در بحث تفسير سوره حمد از تفسير شريف الميزان به اين فراز رسيديم كه بحث روايي را آغاز كرده بوديم و در بحث روايي قسمتي از بحث روايي گذشت روايت تهف الحقول رسيديم روايت تهف العقولي كه در دفعه قبل هم خدمت دوستان عرض كرديم مرحوم علامه در اينجا يك فراز كوچكي از اين روايت را آورده اند و همين فراز هم به اينجا مربوط مي شود اما از باب اينكه اين روايت يك روايت بسيار عظيم و از غرر روايات است و در روايات ما جزو روايات كم نظير حساب مي شود لذا من بخاطر اهميت مسئله گفتم اقلا دوستان مأخذ روايت را يك دوري نسبت به آن زده باشيم به اين بحث به اين روايت از آنجا اين روايت را نقل كنيم هر چند كه مورد استشهادي كه به اين روايت است همين قسمتي است كه مرحوم علامه اينجا ذكر كردند كه از اين فرازش كه و من زعم انه يعبد المعنا بصف الله بالادراك فقد احال علي غايب اما حالا مرحوم علامه اين روايت را همين قسمتش را ذكر كردند درست هم همين قسمت است اما ما عرض مي كنيم كه اين را يك قدري به خاطر اهميت روايت و آشنايي دوستان با اين روايت از مأخذش كه كتاب شريف تهف العقول است در ذيل كلمات امام صادق عليه السلام فصلي را بر اين عنوان منعقد كردند در كتاب شريف تهف العقول كلامه عليه السلام في وصف المحب لاهل البيت و التوحيد و الايمان والاسلام والكفر والفسق اين روايت روايت خيلي مهمي است و عرض مي كنم از غرر روايات است علامه در بسياري از كتابهايشان در رسائل توحيديه در الميزان بارها در رساله ا لافعال جاهاي مختلفي به اين استشهاد كردند هر جا به يك فرازي كاملش را جايي نياوردند اما به هر فرازي جايي استشهاد كردند يك بار اين را تند هم شده مي خوانيم دوستان ذهنشان نسبت به كليت روايت باشد تا ارتباط اين روايت هر جا پيش مي آيد بدانند از كجا شروع شده به كجا ختم شده اين روايت در كتاب شريف توحيد با اين عنوان دخل عليه رجل بر امام صادق عليه السلام شخصي وارد مي شود فقال عليه السلام له من من الرجل اين خلاصه مرد از كدام دسته است از چه دسته اي است من من الرجل فقال من محب يعني نمي خواهد قومش را بفهمد كه از كدام قوم است ظاهرش اين است كه من من الرجل از كدام قوم است از كدام طائفه است از كدام اين نه از كدام دسته به عنوان دسته ايماني از كدام دسته به عنوان تقسيم بندي هاي معنوي نه تقسيم بندي هاي ظاهري بر اساس نژاد و قوم من من الرجل و قال من محبيكم و مواليكم آن پرسش شونده هم فهميده كه منظور حضرت چيست لذا جواب مي دهد من محبيكم و مواليكم فقال له جعفر عليه السلام لا يحب الله عبدا حتي يتبلاه ولا يتولاه حتي يوجب له الجنه خداي تبارك و تعالي بنده اي را دوست نمي دارد مگر اينكه خيلي اين زيباست يعني خدا كند اينها از اين الفاظ به باطن ما هم سرايت كند لا يحب الله عبدا حتي يتولاه خدا كسي را دوست نمي دارد مگر اينكه ولايتش را بعهده مي گيرد تولي امر او در دست خدا قرار مي گيرد يعني تلازم بين محبت الهي محبوب خدا شدن تولي و تولي امر او تلازم بين محبوب خدا شدن و تولي امر شخص خيلي حرف عالي است لذا مي فرمايد كه لا يحب الله عبدا حتي يتولاه ولا يتولي حتي يوجب له الجنه تولي امر كسي را هم بعهده نمي گيرد مگر اينكه بهشت براي او واجب شده است مثل اينكه بهشت واجب شده قبلا تولي امر مرتبه فوق آن است محبوبيت مرتبه فوق آن است يعني دارد هي مرتبه را ميگويد قبل از اينكه محبوب خدا شود بايد تولي امرش را خدا بعهده گرفته باشد قبل از اينكه تولي امرش را خدا بعهده گرفته باشد بايد يوجب له الجنه شده باشد براي او تا اين سير اينها مسير محبوبيت عندالله است ثم قال له سوال مي كند من اي محبينا انت حالا سؤال را به خود شخص مي كند او قبلا از اطرافيان بود حالا از خودش تو از كدام دسته محبين ما هستي فسكت الرجل فقال له سدير و كم محبوكم يابن رسول الله مگر چند دسته اند محبين شما كه اين مي گويد از كدام دسته اي فقال علي ثلاث طبقات سه دسته مي كند ببينيم ما از كدام دسته هستيم فقال علي ثلاث طبقات طبقة احبونا في العلانيا و لم يحبونا في السر فقط در ظاهر ما را دوست دارند اما در سر و درون نه ما را دوست ندارند و طبقة يحبونا في السر و لم يحبونا في العلانيه و طبقة يحبونا في السر والعنانيه اين سه دسته هم النمط الاعلي اينكه هم در ظاهر و هم در باطن دوست دارند نمط اعلي هستند شرب من العزم الفرات ديگر اينها را من تعبير نكنم چون هر يك بابش وسيع است كه عز؟؟ فرات در اينجا چيست همينقدري كه ترجمه واضح باشد كافي است و علموا تأويل الكتاب اينها از عزب؟/ فرات نوشيدند و از تأويل كتاب آگاهند علموا تأويل الكتاب و فصل الخطاب و سبب الاسباب همه اينها را اينها مطلعند و هم النمط الأعلي الفقر والفاقه اين هم سرنوشتشان است و انواع البلا اسرع اليهم من ركز الخير از اينكه اسب بخواهد بدود به سمت آنها سرعت اسبي كه دوان و پرش مي كند به سمت آنها بلايا به سمت اينها و فقر و فاقه به سمت اينها سريعتر حركت مي كند اسرع اليهم مستهم البأثاه والضراء و زلزلوا و فتنوا اين مسير زندگي اينها است سختي هاي جاني سختي هاي مالي زلزلوا و فتنوا زلزله هاي در زندگي يعني يك مواقع حساسي كه ديگر از سختي عبور مي كند سختي يك مرتبه اي است كه تعبير به زلزله نمي شود زلزله براي لحظاتي است كه گاهي در زندگي يك كسي سختي ممكن است زياد پيش بيايد اما زلزله ممكن است در عمر كسي يك بار يا دو بار برايش پيش بيايد كه تمام وجودش از جهت فكري يك دفعه حالت تزلزل در آن ايجاد مي شود و زلزلوا و فتنوا اينها امتحان داده شده اند اينها زلزله ديده اند زلزلوا و فتنوا فمن بين مجروح و مضبوح اينها سرنوشتشان دائما اين است كه يا مجروحند يا مقتولند يا كشته شدند يا در جرح و در سختي تحت شكنجه هستند يا كشته شدند اينطور است وضعيت اينها آرام نيستند اينها كساني هستند كه هم در ظاهر و هم در باطن دوست دارند متفرقين في كل بلاد غاصيه اينها جايي براي اجتماعشان نيست به طوري كه هر جا بخواهند جمع شوند اينها را متفرق مي كنند نمي گذارند مجبورند در خفا در تنهايي در جدا جدا جاهايي تنها زندگي كنند همه از اين جهت كه دشمن نمي گذارد هم از اين جهت كه اينها اهل امر به معروف و جذب به سمت ولايت ما هستند دور هم جمع نمي شوند صفا كنند دنبال جذب نيرو هستند هر دو جهت را در آن اشباع كرده في كل بلاد غاصيه بهم يشفي الله س؟؟ و يغني العديم خداي تبارك و تعالي به واسطه اينها مريض را خوب مي كند و يغني العديم و آن بيچاره را بي نياز مي كند و بهم تنصرون و بهم تمترون به واسطه وجود اينها است كه خداي تبارك و تعالي ياري خودش را شامل حال ديگران مي كند و باران باريده مي شود و بهم ترزقون و هم الأقلون عددا اينها تعدادشان زياد نيست الاعظموا عند الله هر چند تعدادشان كم است اما الاعظمون عندالله قدرا و خطرا و طبقة‌اينها همه مقدمه است مي چيند تا محتوا و نتيجه را بگويد والطبقه الثانيه النمط الأ؟؟ طبقه دوم كساني هستند كه در پاينترين از رتبه ايمان هستند احبونا في العلانيه والصاروا بسيرت الملوك اينها ظاهر را حفظ مي كنند با ديگران هستند اما احبونا في العلانيه وصاروا يعني دوست داشتنشان با ما در ظاهر هست اما سيرشان و حركتشان با پادشاهان است فالالسنتهم معنا فصيوفهم علينا به زبان با ما هستند اما با دل با ما نيستند لذا صيوفهم هر جا پاش پيش بيفتد شمشيرشان با ما است خيلي ها اينطوري هستند لذا من هميشه عرض مي كنم قاتلين امام حسين عليه السلام منتظرين حضرت بودند منتظرين حضرت قاتلين امام حسين عليه السلام بودند حواسمان باشد كه منتظرين حضرت نباشيم و در زمان ظهورش قاتلين و مقاتلين با حضرت باشيم نكند اين خيلي طبقه ساده نيست كه بگوييم كه خب الحمدلله كه ما از اينها نيستيم نه اينگونه نيست بايد خيلي دقت كرد فالسنتهم معنا و صيوفهم علينا و الطبقة ثالث النمط الاوسط كه بين اين دو هستند احبونا في السر و لم يحبونا في العلانيه ما را در ظاهر دوست ندارند اما در باطن ما را دوست دارند و لأمري لئن كانوا احبونا في السر علانيه اگر در اين امري كه در باطن ما را دوست دارند صادق باشند اگر در اين صادق باشند علامتشان فهم الصوامون بالنهار والقوامون بالاليل اين براي طبقه اقلي است كه دائم الصيام و دائم القيامند در شب اين طبقه اقل است تري اثر الرهبانيه في وجوههم اهل السلم و انقياد اينها با اينكه رهبانيت و روزه و نماز و قيام و اينها دائما در وجودشان ا ست اما اهل سلم و انقياد اين اهل سلم و انقياد دو معنا دارد يعني اينكه در ظاهر اينها با كساني كه سر كار هستند سلم انقياد دارند در مقابل آنها گردن كشي نمي كنند در مقابل اينها قيام نمي كنند اگر اين باشد صفت منفي است بخاطر اينكه در علانيه با ما نبودند لذا به مسائل ظاهري كاري نداشتند اما اگر گفتيم اهل السلم و انقياد معناي مثبت است يعني نسبت به ما اهل السلم وانقياد اما معناي اول واضحتر است كه اينها چون در ظاهر با ما نبودن در باطن با ما هستند روزه و نماز و قيام و همه اينها را دارند اما در ظاهر نه با آن گردن كشان و ظالمان سازگارند مي سازند قيام نمي كنند با آنها هم نشان سلم انقياد دارند قال الرجل

سؤال؟؟؟؟؟

حالا در شيعه كه صدق مي كند اما آنها ادعايي هم ندارند اما اينها كه اهل ادعايند اينها كه ادعاي محبت دارند چون فصل تقسيم اينها كساني كه من محبيكم و مواليكم اظهار محبت و موالي بودن دارند بعد مي گويد كه اينها سه دسته هستند حالا ديگراني كه نمي شناسند اما دلشان با دل حضرات است آنها باز يك تقسيم بندي ديگري دارد

سؤال

نه آنها يك دسته بندي ديگري دارد يان دسته بندي بر فرض اين است كه اينها بين اهل محبت اظهار محبت مي كردند بعضيشان ظاهر و باطن بعضيشان فقط در ظاهر بعضيشان فقط باطن اين دسته مربوط به كساني است كه اين را اعتقاد دارند قبول دارند يا ظاهرا يا باطنا يا ظاهرا و باطنا اما كساني كه بدون توجه علاقه دارند حقيقتا قبول دارند اما ظاهرا هيچ علاقه اي ندارند آن بحث ديگري است بعد مي فرمايد كه قال الرجل اين شخص وقتي اين سه دسته را شنيد حالا ادعا خيلي مهم است در محضر امام صادق عليه السلام فأن من محبيكم في السر والعلانيه ما محب شما هستيم هم در آشكار هم در پنهان من اين محبيت اينطوري هستم با همه آن خصوصياتي كه شما فرمودي كه اينها مجروح و مضبوح و اقسا بلادو متفرق و زلزلوا و فتنوا با همه مشخصاتي كه فرمود يعني با بصيرت با علم مي گويد من اهل اينها هستم قال جعفر عليه السلام ان لمحبينا في السر والعلانيه علي مات يعرفون بها اينها با اين علامات شناخته مي شوند قال الرجل و ما تلك العلامات قال عليه السلام تلك خلال علاماتي دارند كه اولها انهم عرفت حالا مطلب تا به حال عملي بود حالا از آن مرتبه عملي مي رود در مباحث دقيق نظري هم كشيده مي شود انهم عرف التوحيد حق معرفت كساني كه اهل محبت خيلي سنگين مي شود كار يكدفعه اگر داخل مي كرديم محبين را با اين مشخصات مثلا مي شدند پنجاه نفر يك دفعه از پنجاه نفر با اين مشخصه دوم مي شوند چند نفر يك نفر يا دو نفر يك دفعه آن مشخصه با همه سختي اش عده اي را داخل مي كرد كه زلزلوا و فتنوا و مجروح و مضبوح في اغسل بلاد همه اينها قابل تحمل است براي عده كثيرتري است نسبت به كل اينها اقلند اما خود بين اينها وقتي مي رسد به مطلب سنگين وجودي و اعتقادي سنگين مي بيني بين اينها باز اينها يك عده اقلي مي شوند لذا مي فرمايد قال الرجل و ما تلك العلامات قال تلك خلال اولها انهم عرف التوحيد حق معرفته و احكموا علم توحيده والايمان بعد ذلك اول علم توحيد در وجود اينها محكم شده ايمان بعد از توحيد است يعني اول اينها خدا را مي شناسند و ايمانشان با شناخت خدا محك زده مي شود ايمانشان بعد از شناخت خداست والايمان بعدذلك بما هو و ما صفت ايمان اينها بعد از اين است كه شناختند كه خدا كيست و صفتش چيست بعد ذلك بما هو و ما صفته ثم علموا حدود الايمان پس از ‌آن مي شناسند حدود ايمان را و حقايق ايمان را و شروط ايمان را و تأويل ايمان را قال سدير يابن رسول الله ما سمعتك تصف الايمان بهذه الصفه نشنيده بوديم كه شما قبل از اين ايمان را تعريف كني به آن كسي كه به آن ايمان مي آورند نه به شخصي كه ايمان مي آورد و علامات ايمان يعني به خدا ايمان را تعريف كني به شناخت خدا نه ايمان را تعريف كني به مؤمن نه ايمان را تعريف كني به شرايط ايمان به اينها تعريف نكردي ايندفعه به خود آن كسي كه به او ايمان مي آورند به خدا داري تعريف مي كني حضرت مي فرمايند كه قال نعم يا سدير ليس لسائل ان يسأل ان الايمان ما هو حتي يعلم الايمان بمن نمي شود كسي سؤال كند كه عن الايمان ما هو ايمان چيست تا اينكه يعلم الايمان بمن تا اينكه بشناسد ايمان به چه كسي يعني ايمان اولين مرتبه شناختش اين است كه به چه كسي بايد ايمان بياورد نه اينكه ايمان ما هو خودش چيست ما هوي ايمان شناخته نمي شود چقدر تعبير زيباست كه اين در تقسيم بندي ها هم به ما كمك مي كند اگر بخواهيم تقسيم بندي را خيلي سنگي و دقيق بياوريم يعني ايمان شناخته نمي شود مگر اينكه قبلش شناخته شود كه ايمان مي خواهد به چه كسي آورده شود يعني بستگي دارد تعريف ايمان به اينكه آن كسي كه به او ايمان آورده مي شود كيست هر كسي كه به او ايمان آورده مي شود مرتبه او نشان مي دهد تعريف ايمان چيست نشان مي دهد حقيقت ايمان چيست اينطور نيست كه ايمان يك معنايي داشته باشد بعد بگوييم كه حالا كه ايمان را شناختيم چيست ببينيم به چه كسي ايمان بياوريم و چه كسي ايمان بياورد نه ايمان حقيقتش معاني اشت متفاوت است خود ايمان حقيقتش معانيش متفاوت است با توجه به كسي كه به او ايمان مي خواهند بياورند تفاوت پيدا مي كند خيلي تعبير سنگين است حتي يعلم الايمان بمن قال سدير يابن رسول الله ان رعيت ان تفسر ما قلت آيا صلاح مي دانيد اين فرمايشتان را براي ما تفسير كنيد قال صادق عليه السلام حالا از اينجا شروع مي كند كه به فرمايش اينجاي حضرت كه مرحوم علامه استشهاد كرده مي رسيم من زعم انه يعرف الله بتوهم القلوب فهو مشرك اگر كسي فكر مي كند كه خدا را شناخته به توهم قلوب يعني با وهمي كه در خودش ايجاد كرده فكر كرده خدا را شناخته فهو مشرك اينها را ديگر حالا بازش نمي كنيم انشاءالله اين سر بحث توحيد و من زعم انه يعرف الله بالاسم دون المعنا با اسم خدا را شناخته و نه معنا و حقيقت و قد اقر بطعن اين اقرار كرده به طعن و چرا چون اسم محدث است اسم بعد از اين است كه عالم اسم بعد از وجود انسان احداث شده ايجاد شده اگر كسي خدا را به اين مي شناسد پس معلوم مي شود كه اين اقر بطعن و ان الاسم محدث و من زعم انه يعبد حالا مي آيد بالاتر مي گويد هم اسم و هم معنا يعبد الاسم والمعنا وقد جعل مع الله شريكا با خدا شريك قرار داده ما اگر نگاه كنيم يكي از اين اقسام هستيم يا داريم اسم را يا معنا را يا اسم و معنا را و من زعم انه يعبد المعنا بصفه اينجا معنا در اين عبارت ما ظاهرا جا افتاده از همينجا شروع مي شود و من زعم انه يعبد المعنا بصفه معنا را با صفت مي شناسد لا بالادراك نه به يافت دروني معنا را با صفت مي شناسد يعني با توصيف كردن با وصف كردن معنا را مي شناسد با الفاظ است كه به آ‌ن معنا راه پيدا مي كند و مي شناسد اگر كسي من زعم انه يعبد المعنا بصفه لا بالادراك فقد احال علي غايب اين شخص خدا را غايبا شناخته است يعني بينونيت بين اين و بينونت خداي تبارك و تعالي ازلي و جدايي است كه خدا در گوشه اي از عالم اين هم در اينجا غايبا دارد به خدا نگاه مي كند دارد خدا را عبادت مي كند و ادراك كرده و من زعم انه يعبد الصفه والموصوف هم صفت و هم موصوف را فقد ابطل التوحيد لان الصفه غير الموصوف همانطوري كه اميرالمؤمنين فرمود اين هم ابطل التوحيد و من زعم انه يضيف الموصوف الي الصفه موصوف را به صفت اضافه كرده فقد صغر بالكبير اگر موصوف را شناخته بعد به صفت دارد اين را اضافه مي كند صفت كه كوچكتر بود كبير را دارد به صغير معرفي مي كند فقد صغر بالكبير كوچك كرده آن بزرگ را و ما قدر الله حق قدر كه مي تواند حق قدر اين را انجام بدهد تا اينجا آمد همين بود و ما قدر الله حق قدر بعد درادامه اين روايت كه در اينجا نياورده از اينجا قيل له فكيف سبيل التوحيد پس همه اينها را كه شما نفي كردي هر راهي كه بود سبيل توحيد چيست قال عليه السلام قال البحث ممكن و طلب المخرج موجود فكر نكن راه نيست حالا كه اين راهها را بستيم هم بحث امكانپذير است و هم راه موجود است اينجا اين كلام حضرت مثل يك تابلوي درخشاني افق توحيد را روشن مي كند منتها يك موحدي مثل خود امام صادق عليه السلام مي خواهد بيايد براي ما تبيين كند كه اين حقيقت يعني چه انشاءالله در محضر حضرات معصومين در دنيا و آخرت اين حقيقت برايمان حقيقتش تبيين شود اما الفاظش مبهم نيست اما حقيقتش خيلي حقيقت سنگين است مي فرمايد ان معرفت أين الشاهد قبل صفة اگر كسي شناختش نسبت به آن مبدأ وجود وجودي باشد حضوري باشد شهودي باشد معرفت أين الشاهد قبل صفت اينطور نيست كه از صفت راه به موصوف پيدا كند يا صفت را با موصوف ببيند نه آنجايي كه شاهد را مي بيند آنجا صفت حضور ندارد بعد از اينكه مي خواهد از شاهد تعبير بكند براي ديگران تصوير كند براي خودش كه چه بود آنجا باب صفت باز مي شود نه در آن رابطه ادراكي در آن رابطه وجودي در آن رابطه ارتباطي آن شهود آنجا تمام اين وسائط صفت موصوف ادراك معنا تمام اينها برداشته شده است با ان خيلي تعبير سنگين است ان معرفت أين الشاهد معرفت عين شاهد قبل صفت و معرفت صفت الغايب قبل عين حالا ببينيم معرفت ما كدام است معرفت الصفة الغايب قبل عين آنجايي كه انسان با غايب ارتباط دارد اول صفت را مي بيند از صفت به عين راه پيدا مي كند آن هم به نحو غيبت آنجايي كه رابطه غايبانه است صفت حائل بين انسان است و عيني كه موصوف است و عيني كه مي خواهي بشناسي آنجايي كه رابطه حاضر است شاهد است محضر است حضور است آنجا عين شاهد قبل صفت حالا ببينيم ما حرفمان و گفتگوهايمان كجاست فرمايش امام صادق عليه السلام در رابطه با مؤمن محبينا و موالينا كجاست يعني محب و موالي مي رسد تا به اينجا كه عين شاهد را كه خداي تبارك و تعالي باشد قبل صفتش مي يابد نه اينكه صفت غايب را قبل از عينش ببيند به همين مختصر متوجه شديد تيتير بحث معلوم باشد و ببينيم ما جزو كدام دسته ايم اگر معرفت صفة قبل عين شد داخل در آن معاني مي شود كه اينجا فرمود كه يا اسم معنا است يا اسم است يا معنا است يا صفت و موصوف همه اينها از توحيد خارج بود يا صغر بالكبير بود يا اهون التوحيد بود يا شرك بود يا ابطل التوحيد بود تمام اينها داخل در آن معرفت حصولي اگر متوقف بشود كسي در آن منتهي و منجر به ابطال توحيد است اين بعد از عين شاهد است يعني بعد از اينكه كسي رابطه وجودي را يافت يا اگر دارد در علم توحيد جلو مي رود به نحو تصوري بداند كه تنزيه كند معرفتش را از آن حقيقتي كه دارد مي يابد در معرفت صفت غايب است بفهمد كه اين معرفت صفت غايب است فكر نكند اين توحيد است با تنزيه جلو برود تا كم كم اين تنزيه او را به عين شاهد برساند به معرفت عين شاهد برساند لذا دنباله اش مي فرمايد كه قيل و كيف نعرف أين الشاهد قبل صفت چگونه ما عين شاهد را قبل از صفتش بيابيم ما كه راهي براي شناخت او نداريم چگونه بيابيم قال عليه السلام تعرفه و تعلم علمه و تعرف نفسك بهي او را مي شناسد علمش را قدرتش را صفاتش را با او مي شناسد نه از راه علم و صفت و قدرت و اينها او را بشناسد رابطه از او برقرار مي شود به بقيه كشيده مي شود اين رابطه در درون انسان به نحو فطرت قرار داده شده به نحو فطري اين رابطه اخذ پيمان از او شده و امكانپذير است و طلب هم شده و اين را هم از ما خواستند اما ما معمولا اين را مي كشيم در سيستم راحتتر سيستم راحت تري كه تقريبا محال است خودش با اينكه راحت است محال است عالم شده چه مشكل اين مشكل عالم شدنش است محال آدم شدنش است آن معرفت عين شاهد است آن آدم شدن است انساني است كه علم آدم الاسما از آن طرف اسما را مي شناسد لذا مي فرمايد تعرفه او را مي شناسد و تعلم علمه و تعرف نفسك به نه فقط او را مي شناسد و بعد صفاتش را اسمائش را بلكه خودش را انسان با او مي شناسند تعرف مي شناساند نفسك به مي شناساند نفس تو را به او به او شناخته مي شود در حاليكه ما او را به خودمان مي شناسيم اين از معرفت آفاقي و معرفت انفسي بحث بالاتر است در معرفت آفاقي و معرفت انفسي شناخت از راه عالم يا شناخت از راه انسان و حقيقت انسان اينجا بحث بالاتر است معرفت عين شاهد يعني اين در مرتبه حضور دائم است چون در مرتبه حضور دائم است در مرعا و محضر شاهده از آنجا به عالم نگاه مي كند از جمله نگاهش به اسماء‌ الهي از آنجاست

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

حالا اين ديگر بگذاريم با همين عبارات امام صادق عليه السلام باشد و به آن دست نخورد از آنجا به عالم نگاه مي كند از آنجا به اسما حق نگاه مي كند از آنجا به اوصاف حق نگاه مي كند يعني اين توان در انسان هست ايشان مي فرمايد بحث ممكن و طلب المخرج موجود يعني راه امكانپذير است كه انسان از موطني نگاه كند كه حتي تمام اسماء و صفات الهي را از منظر خدا نگاه كند به آن خيلي تعبير سنگين است از معرفت عين شاهد به اوصاف حق نگاه كند اين اوج توحيد است اين اوج يعني غرر روايات است كه در اينجا هر چه راجع به اين بحث شود روايات ديگر اتفسير اين قرار داده شوندا ين اوج مرتبه توحيدي باز شود البته جا دارد كمتر جايي لذا مرحوم علامه در رساله شريف الولايه هم وقتي كه مي رساند به اوج توحيد مسئله را اين روايت را مطرح مي كند آن هم همين فرازش را اين قسمتش را كه آن معرفت عين شاهد قبل صفت و معرفت صفت الغايب قبل عين كه اينجا آن را مطرح مي كند كه اينجا صفت حائل است در غايب در آنجا عين واسطه است در شناخت صفات عين شاهد واسطه است در شناخت صفات واسطه هم كه مي گوييم ديگر آنجا واسطه بيانش قليل است نمي شود بيان كرد چون ديگر چيزي باقي نمي ماند وقتي كه عين شاهد آمد بقيه ظهورات اوست از آن دريچه نگاه مي كند نه اينجا جاي سؤال ندارد چون گوينده جاي جواب ندارد من كلام امام صادق عليه السلام را عرض كرد و لا تعرف نفسك بنفسك من نفسك نشناس نفست را به نفس خودت از نفس خودت اين غلط است اين اوج شناخت است ولي مي گويد اين شناخت لا تعرف نفسك بنفسك من نفسك بلكه اين عين ربط است عين ارتباط است عين ظهور و تجلي است اگر تو خواستي اين را بشناسي بايد او را بشناسي اگر اين را خواستي از اينجا بشناسي هر شناختي از اينجا غلط مي شود لذا مي فرمايد و تعلم ان ما فيه له و به بدان ان ما فيه در نفس تو هر چه كه باشددر عالم هر چه باشد له و به براي اوست و به سبب اوست له براي اوست و به سبب اوست كه انا لله و انا اليه راجعون هم براي اوست و هم به واسطه اوست و هم فاعل اوست و هم غايت اوست، هم مبدأ اوست و هم معاد اوست له و به كما قالوا ليوسف انك لأنت يوسف يوسف را به كه شناختند به يوسف نه به غير قال ان يوسف و هذا اخي يوسف را به يوسف شناختند برادرش هم به يوسف شناختند يوسف را به برادر نشناختند يوسف را به صفتش نشناختند جودش را ديدند نفهميدند يوسف است صدقش را ديدند نفهميدند يوسف است اگر از صدق يوسف پي مي بردند يوسف است اين شناخت يوسف بود به صدقش و صفتش ولي اين معرفت عين شاهد قبل صفت است اين است كه اينها يوسف را شناختند و وقتي او را شناختند تمام صفات يوسف را حاضر ديدند اين استشهادي است كه نسبت به امام زمان عجل الله تعالي فرجه شريف هم مي شود كه حضرت وقتي ظهور مي كنند همه مي يابند كه حضرت را قبل از اينكه ظهور بكند مي شناختند و ديده بودند و مي فرمايند اين صفت و اين سنت سنت يوسفي است كه در حضرت است از سنن و مواريث يوسفي است كه در حضرت است سنن و مواريثي در حضرت است كه در همه انبيا بوده همه آنها را دارد كل سنن و مواريث انبيا در حضرت است و همان كاري را براي آنها مي كند كه براي حضرت مي كند براي حضرت همان كاري را مي كند كه براي آنها مي كرده با همان هدايتگري از جمله مي فرمايند در روايات كه از جمله سنتها سنت يوسفي در حضرت است كه همان كه حضرت را به خودش مي شناسند كه يوسف را به خودش شناختند خيلي تعبير زيباست كه

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

امكانپذير است چنانچه در يوسف كه يكي از مواقف است نه اينكه كنه يوسف را شناختند نه يوسف را همين طور كه فهميدند كه يوسف است كه عنوان همان برادرشان بود كه از آن غايب است نيامدند از صفت به غايب برسند يعني اين صفت نظير دارد مثل برادران يوسف كه با اينكه يوسف را قبلا مي شناختند نيامدند از راه صفتش به آن برسند بلكه از راه خود يوسف به صفاتش رسيدند اين امكانپذير است مي خواهد بگويد نظير دارد براي شما اين را دائما راه قرار داديم اگر كسي تمرين كند نظاير مي تواند آن رابطه واقعي را بهتر بيابد كه از راه نظايري كه براي ما در زندگي قرار دادند به آن واقعيت دست پيدا كنيم

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

خب اينها قطعا مخاطب كه خاص نيست در عين اينكه مخاطب بايد قابليت داشته باشد اين بيان را برايش بكنند يعني اين كشش دارد اين روايت كه اين براي محبين خاص در هر زماني و محبين عام در هر زماني اين كشش است تقسيم بندي صادق است يك تقسيم بندي كرده كه هيچ كسي خارج از اينها نيست آنهايي كه اظهار محبت مي كنند يا در اولي يا در دومي يا در سومي در سومي هم يا درا وجند يا در مراتبند در سومي خود اينجا كه بالسر والعلانيه بود كه يك اوجي دارد كه ان معرفت والشاهد است يك مراتبي دارد كه صفت غايب است

سؤال؟؟؟؟؟؟

مراتب است اينها مراتب توحيد است كه

سؤال؟؟؟؟

اقلش اين است كه كششش را داشته يعني ممكن است اين كشش را داشته باشد كه به آن برسد اما اين يك تابلويي مي شود باعث مي شود اين مجراي فيض يك تابلويي را ايجاد كند براي همه جويندگان توحيد در سرتاسر تاريخ اين مجراي فيض شد براي تمام جويندگان توحيد كه خودشان را بتوانند در كدام مرتبه اين قرار بدهند لذا مي فرمايند كه فعرفوه به و لم يعرفوه بغير يوسف را شناختند به يوسف و نشناختند يوسف را به غيرش يك ديگري بيايد معرفي كند بگويد اين يوسف است برادرش بگويد اين يوسف است بعد بشناسند نه خود يوسف را شناختند يوسف هم گفت انا يوسف و هذا اخي يعني برادرم به يوسف معرفي شد بقيه را هم به يوسف شناختند ولا اصبتوه من انفسهم بتوهم القلوب براي خودشان هم يوسفي در ذهنشان نساخته بودند كه به توهم القلوب ولا اصبتوه من انفسهم بتوهم القلوب اما تري الله يقول ما كان لكم ان تنبتوا شجرها يقول ليس لكم ان تنصبوا مي گويد ما كان لكم ان تنبتوا شجرها از اينجا مي زند مسئله را به شجره ولايت به آن شجره طيبه آن درختي كه اصل و اساس وجود شما به آن مرتبط است ما كان لكم ان تنبتوا شما روياننده او نيستيد بلكه يقول ليس لكم ان تنصبوا اماما من قبل انفسكم شما نمي توانيد امام از قبل خودتان قرار بدهيد حتما بايد از آن طرف باشد يك دليل بر امامت است يك دليل بر امامت است كه كمتر به آن توحيدي نگاه مي شود اين دليل بر امامت است از منظر توحيدي است كه چون معرفت عين شاهد قبل صفتي است حتما و حتما نظام بايد از آنطرف به اين طرف شناخته شود او بايد نصب امام بكند فقط و فقط غير از اين راهي ندارد هر راهي غير از اين به ابطال توحيد مي كشد يعني توحيد تا نصب امامت لذا نصب امامت و قرار دادن امام در معرفت شاهد قبل صفتي مي گنجد يعني اگر كسي راه را مي خواهد برود شناخت امامي كه منصوب از قبل خداي تبارك و تعالي است معرفت عين شاهد را در آن طريق است خيلي روايت عالي است يعني ببينيد يك شجره معارف را براي ما ترسيم كرده اول آمد تخطئه كرد تمام آن معارف ذهني كه ما مي شناسيم را برد مسئله را در اوج توحيد مطرح كرد آن عاليترين درجه توحيد را و بعد راه رسيدن به اين را هم مثال زد مثل جريان يوسف عليه السلام و بعدآمد راهش را هم بيان كرد كه راهي است و دليل بر اين كه امامت بايد از قبل حق منصوب باشد را هم در ا ينجا گنجاند چقدر اين سير بردن بالا و بعد دوباره آوردن به جايي كه دستگير است براي انسان درست كند تا برود بالا ليس لكم ان تنصبوا اماما من قبل انفسكم تسمونهوا محق شما آن را حق بدانيد شما امامي كه شما حق بدانيد اين نيست از قبل شما نيست شما راه نداريد به اينكه تمسونهوا اماما تسمونهوا محق اينكه شما اين را حق بدانيد اين حق نيست كه شما از جانب آنها او را حق بدانيد يعني آن كسي را كه شما انتخاب مي كنيد شما حق بدانيد او بشود امام راه ندارد به هوا انفسكم چرا؟ چون شما از محدوده خودتان هواي شما در اين دخيل مي شود بهوا انفسكم و ارادتكم و محدوده اراده شما در اين دخيل است آنجايي كه از آنور شود اين مي شود فنا آن مي شود محودر رب ثم قال عليه السلام ثلاث ديگر ادامه دارد چند خط ديگر بگذريم كه بتوانيم از كتاب هم خوانده باشيم اين روايت خيلي روايت زيبايي است سنگين است از غرر روايات و عاليترين مراتب توحيد را در اينجا بيان كرد البته شايد اگر كسي اين را خوب باز كند و روايت ناظرش برگرداند بياورد به آن يكي از كليديترين و كاربرديترين روايات مي شود يعني كاربردي است روايت فقط مفهومي نيست روايت كاربردي است چون سيستمش اصلا در تخطئه مفاهيم بود بيان مصداق است لذا اگر از اين راه كسي بخواهد پيدا كند راه كند طلب المخرجه باب البحث ممكن و طلب المخرجه موجود طلب المخرج در اينجا موجود است لذا اين ادعا نبوده در روايت كه حضرت فرموده بلكه تحققش شده لذا دقت در روايات با اين روايات حشر پيدا كردن راه را ‌آسان مي كند انشاءالله در روايت بعدي مي فرمايد في المعاني عن الصادق عليه السلام في معنا قوله تعالي اهدنا الصراط المستقيم يعني اين معنا مي كند ارشدنا الي لزوم الطريق به آن طريقي كه المؤدي مراتب صراط است اينجا ايشان فرمود صراط مراتب دارد المؤدي الي محبتك برساند به آن طريق مرا مؤدي باشد رساننده باشد به محبت تو اين اوج صراط است كه محبت خدا را برساند انسان را برساند به محبت خدا به محبت خدا برساند دو نگاه محبوب خدا شدن اوجش است محب خدا شدن آغازش است الي محبتك به محبت تو يعني محبوب تو شدن الي محبتك محب تو شدن محب تو شدن آغازش است محبوب تو شدن آن درجه غصوا؟؟ است كه آن البته مراتب دارد كه مي شود حبيب الهي مي شود رسول ختمي خليل الهي مي شود ابراهيم خليل اينها مي شوند المؤدي الي محبتك والمبلغ الي جنتك يك درجه پايينتر است اينجا كه برساند به جنت آن هم جنت اختصاص دارد به تو الي جنتك كه مضاف به تو است نه الي الجنه نه الي جنتي كه صفت خاص تو را مي رساند به رضوان تو به دار سلام تو به اينها نه الي جنتك به آن جنتي كه مضاف به تو است الي جنتك والمان اين مرتبه پايينتر است در صراط قرار بگيريم المان من انتبع اهوا عنا فنعتب كه اهواء ما در آنجا تبعيت شود كه باعث زحمت مي شود چون اهواء ما حد دارد محدوديت دارد نقصان دارد اگر آنجا ما آن را بخواهيم تبعيت كنيم زحمت دنبال اين بياني كه اينجا مي فرمايند زحمت و سختي دنبال محدوديت است اين از كلمات بسيار عظيم است كه يك بار هم عرض كردم كه مرحوم علامه در الميزان مي فرمايد انبيا هرج ندارند چرا؟ چون هرج برمي گردد به محدوديتهايي كه باعث مي شد انتخاب غلط بكنند تبعيت از هوا بشود تبعيت از هوا به هرج مي رساند انبيا هرج ندارند اينكه انبيا هرج و تهرج ندارند يك بحث بسيار عالي است به جلد ششم ذيل ادب انبيا رجوع كنيد آنجا يك باب وسيعي است كه انبيا هرج ندارند اينجا مي فرمايد بل؟؟ مانع صراط و طريق باعث مي شود تبعيت از هوايي كه باعث زحمت مي شود ما نكنيم همچنين ان اخذ بآرائنا كه آرا در مرتبه سفل شديدتر است آن تبعيت از هوا بود مرتبه عملي بود كه لغزشهاي عملي بود اما او نعخذ بآرائنا و نهلك يا شدت در گمراهي شديدتري كه آراء ما شود جلودار و حركت دهنده ما يعني اعتقادات غلط بشود مبدأ حركت ما مرتبه مرتبه نازل شد نازل شد پس اسفل سافلين كجاست اسفل سافلين در مقابل اين صراط مستقيم آنجايي است كه انسان اعتقاد غلط پيدا مي كند و به واسطه اين اعتقاد غلط همه اعمالش هم غلط مي شود قبل از اين آنجايي است كه اعتقاد غلط نيست اما لغزش عملي دارد قبل از آن از جهت سلامت آنجايي است كه به سمت جنت حق حركت مي كند قبل از آن آنجايي است كه محبت است صراط مي گويد همه اينها را شامل مي شود هم به محبت و محبوبيت الهي مي رساند هم به جنت حق مي رساند هم جلوگيري از لغزش عملي مي كند هم جلوگيري از لغزش فكري مي كند و في المعالي ايضا ان علي عليه السلام في الآيه در ذيل همين آيه يعني ذيل آيه صراط ادم لنا توفيقك الذي اطعناك بهي في ماذي ايامنا حتي نطيعك كذلك في مستقبل اعمالنا مرحوم علامه مي فرمايد اين دو روايت دو بيان است نسبت به آن بحثي كه ما در ذيل صراط داشتيم كه بعضي از روايات مراتب صراط را بيان مي كند مثل روايت اول كه الان عرض كرديم اين روايتي كه محبوبيت و جنت و اينها را داشت روايت دوم مي فرمايد كه در روايت دوم اتحاد مفهومي را بيان مي كند مي گويد هر معنايي براي صراط در نظر بگيريم مفهوم اينها واحد است كه ما را در نسبت به توفيقمان بعداز اين و همچنين نسبت به آينده و گذشته ما را حفظ كن در روايت دوم مي فرمايد همچنانكه ما را در گذشته حفظ كردي در آينده هم توفيق اطاعت را به ما بده كه اين يك بيان است گذشته توفيقات گذشته و حفظ در آينده بيان يك مرتبه است اما مفهومش اتحاد دارد در اينجا گذشته و آينده دو مفهومي است كه با هم اتحاد دارند ايشان مي فرمايند والروايت وجهان مختلفان في الجواب الشبهة لزوم تحصيل الحاصل من سؤال هدايتة‌ من مهدي آن كه هدايت شده سوال هدايت چطور معنا مي دهد مي فرمايد تحصيل حاصل است مي گويد نه فالهدايت الاولي تحصيل حاصلة الاختلاف مراتب الهدايه مصداق كه مراتب مختلف است و روايت ثاني الي اتحادها مفهوما كه اينها با همديگر اگر آن كه مي خواهد هماني است كه در گذشته داشته حالا مي گويد در آينده هم به من همان را حفظ كن ادامه بده برايم بقاعا نگه دار باز هم تحصيل حاصل نيست چون بقاء در آينده هم خودش يك طلب است معلوم نيست حتما باقي بماند اما قبلي اين بود كه مي گويد كه من اين را داشتم مرتبه بعدي را بده اين را دارم مرتبه بعدي را بده اين مرتبه را دارم مرتبه بعدي را بده

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

عرض كردم كه در اينجا بحث در اين بود كه اخلاص و ؟؟ حضور را مي خواست مي فرمايد حضور به آنجا مي رساند كه معرفت عين شاهد قبل صفت است به اينجا مي رساند اهدنا الصراط المستقيم تا كجا انسان را مي رساند به معرفت عين شاهد قبل صفتي اين آخرين رتبه صراط است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

مرحوم علامه خوش نگاه بوده به ماها گفته رجوع مي كنيم همه را مي بينيم

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته